



Assessing the Feasibility of Referring Compliance-Based Emulation in Acting (*Tazāḥum*) to the Conflict of Proofs

Amir Hosein Ghazanfari 

Level three Seminary Student, Qom Seminary, Qom, Iran

Email: almontazeralmahdi@gmail.com

Abstract

In order to address the problem of conflicting evidence, scholars of *Uṣūl al-Fiqh* have developed two distinct areas of discussion. According to the prevailing view, conflict (*ta'āruḏ*) concerns incompatibility at the stage of enactment of the ruling, while Emulation in Acting concerns incompatibility at the stage of compliance (*imtithāl*). In their view, the boundaries and limits of the discussions raised under these two headings are completely separate from one another. However, it appears that that the discussion of Emulation in Acting ultimately returns to that of conflict. That is, even in cases of Emulation in Acting, the incompatibility originates at the stage of legal enactment and subsequently extends to the stage of compliance. It should be noted that some have regarded this discussion as contingent upon the discussion of the disaggregation of the address (*inḥelāl-i khiṭāb*) at the level of enactment or compliance. This article uses a descriptive-analytical method and seeks to explain how the aforementioned premise affects the issue under investigation and critically evaluates it. Ultimately, to establish its claim, the article critiques the differences mentioned between conflict (*ta'āruḏ*) and Emulation in Acting.

Keywords: conflict of evidence, Emulation in Acting of rulings, compliance-based *tazāḥum*, stage of enactment, stage of compliance.





افقه‌ور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

سال ۵۸ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۴۵ - تابستان ۱۴۰۵، ص ۱۳۱ - ۱۰۷

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸



شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۸

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.87057.1748>

نوع مقاله: پژوهشی

امکان سنجی ارجاع تراحم امثالی به تعارض ادله

امیرحسین غضنفری¹⁵

طلبة سطح سه حوزه علمیه قم، قم، ایران

Email: almontazeralmahdi@gmail.com

چکیده

دانشیان اصول برای حل مشکل تنافی ادله، دو پنجره بحث با عنوان تعارض و تراحم را گشوده‌اند. در نگاه مشهور، تعارض به تنافی در مرحله جعل حکم و تراحم به تنافی در مرحله امثال مربوط است. از نگاه آنان حدود و ثغور مباحث مطرح‌شده در ذیل این دو عنوان به طور کامل از یکدیگر جدایند. اما به نظر می‌رسد که بحث از تراحم نیز در حقیقت به بحث تعارض بازگشت دارد، به این معنا که در تراحم نیز تنافی ادله در مقام جعل بوده و آنگاه به مرحله امثال سرایت می‌کند. لازم به ذکر است عده‌ای این بحث را مترتب بر بحث از انحلال خطاب در ناحیه جعل یا امثال دانسته‌اند. این نوشتار با روش توصیفی تحلیلی به تبیین نحوه تأثیرگذاری مبنای مذکور در موضوع نوشتار و نقد آن روی آورده و در نهایت برای اثبات مدعا به نقد تفاوت‌های ذکرشده میان تعارض و تراحم پرداخته است.

واژگان کلیدی: تعارض ادله، تراحم احکام، تراحم امثالی، مرحله جعل، مرحله امثال.

مقدمه

از مهم‌ترین مباحث موجود در علم اصول، بحث از تعارض میان ادله است.^۱ این بحث به‌نوعی قدیمی‌ترین بحث از مباحث اصولی نیز به شمار می‌رود و سابقه آن به زمان معصومان (ع) می‌رسد.^۲ با توسعه مباحث اصولی، بحث از تنافی ادله که معمولاً آخرین عنوان از عناوین کتب اصولی را تشکیل می‌دهد، در غالب دو عنوان بررسی شده است: تعارض و تراحم.^۳

تفاوت‌گذاری میان تعارض و تراحم به‌تصریح برخی از اصولیان از مسائل پیچیده این علم است.^۴ اما معمول علمای اصول بیان داشته‌اند که بحث از تعارض ناظر به تنافی ادله در مقام جعل و صدور ازسوی شارع مقدس است.^۵ به بیان دیگر، بحث از تعارض ناظر به تنافی در مبدأ احکام است.^۶ به این معنا که، دو دلیل ذاتاً یا عرضاً در همه مصادیق یا در بعضی مصادیق یکدیگر را تکذیب می‌کنند و اساساً امکان صدور هر دوی آن‌ها از حکیم وجود نخواهد داشت. برای مثال، میان دو خطاب «تمام علما را اکرام کن» و «هیچ عالمی را اکرام نکن» در همه مصادیق تعارض برقرار است، به‌گونه‌ای که خطاب اول حکم به وجوب اکرام همه علما می‌دهد اما خطاب دوم حرمت اکرام آن‌ها را بیان می‌کند. گاهی نیز دو دلیل متعارض صرفاً در بعضی از مصادیق تعارض دارند؛ مثلاً دو خطاب «همه علما را اکرام کن» و خطاب «هیچ فاسقی را اکرام نکن» صرفاً در «عالم فاسق» متعارض هستند، زیرا به مقتضای اطلاق این دو خطاب در ماده اجتماع، یعنی «عالم فاسق» این دو خطاب متعارض خواهند بود. در لسان اصولیان، از این حالت به تعارض عام و خاص من‌وجه تعبیر می‌شود.^۷ جدای از این موارد گاهی نفس دو خطاب بدون ملاحظه عامل بیرونی متعارض هستند؛ مانند مثال‌های مذکور اما گاهی نفس دو خطاب هیچ‌گونه تعارضی با یکدیگر ندارند و صرفاً عامل بیرونی است که باعث به‌وجودآمدن تعارض میان آن‌ها شده است، مثلاً دو خطاب «واجب است در ظهر روز جمعه، نماز ظهر بخوانی» با خطاب «واجب است در ظهر روز جمعه نماز جمعه بخوانی» به‌خودی‌خود تعارضی ندارند اما وقتی یک دلیل دیگر ضمیمه شود که در ظهر روز جمعه صرفاً یک نماز واجب است، در این حالت به دلیل این دلیل خارجی بین آن دو خطاب تعارض ایجاد می‌شود.^۸ تمام این

۱. نانینی، فوائد الأصول، ۶۹۹/۴.

۲. نک: علم‌الهدی، «سیر تاریخی حجیت خبر واحد در اصول فقه شیعه»، ۱۲۲.

۳. حکیم، الأصول العامة فی الفقه المقارن، ۳۵۰، ۳۵۳.

۴. مظفر، اصول الفقه، ۳۸۴/۲.

۵. بجنوردی، منتهی الأصول، ۷۱۵/۲.

۶. روحانی، زبدة الأصول، ۲۵۶/۶.

۷. سبحانی تهریزی، ارشاد العقول، ۴۱۰/۴.

۸. حسینی میلانی، تحقیق الأصول، ۳۲۸/۲.

موارد در علم اصول داخل بحث تعارض هستند. البته در علم اصول در باب تعارض، مواردی تحت عنوان تعارض غیر مستقر نیز مورد بحث واقع شده‌اند که باتوجه به اینکه در آن موارد به ادعای اصولیان در حقیقت تعارضی نیست^۹ و با مراجعه به قواعد فهم عرفی در فهم متون، مشکل از اساس مندفع می‌شود، در این نوشتار به آن‌ها اشاره‌ای نمی‌کنیم.

در لسان اصولیان بحث از تراحم ناشی از تنافی ادله، در مقام جعل نیست؛ بلکه تنافی و عدم امکان جمع میان دو دلیل صرفاً در مقام امثال رخ داده است.^{۱۰} به تصریح برخی از اصولیان دو دلیل متزاحم در مرحله جعل کمال همبستگی و ملائمت را با یکدیگر دارند.^{۱۱} مثلاً دو خطاب «واجب است مسجد را از نجاست پاک کنی» و خطاب «واجب است نماز صبح بخوانی» به خودی خود هیچ گونه تنافی با یکدیگر ندارند و در بسیاری از حالات جمع‌شدنی هستند اما در حالتی که مسجد آغشته به نجاست باشد و مکلف قصد اقامه نماز در مسجد را داشته باشد، این دو خطاب، هریک از او طلبی غیر از طلب خطاب دیگر دارند: خطاب اول از او می‌خواهد که نجاست را از مسجد از بین ببرد و مسجد را تطهیر کند و خطاب دوم نیز از او می‌خواهد که نماز بخواند، حال باتوجه به اینکه انجام دادن این دو فعل در یک زمان ممکن نیست، در این حالت تنافی در مقام امثال برای مکلف ایجاد شده است اما این دو حکم در مقام جعل هیچ گونه تنافی با هم ندارند یا مثلاً اگر مولا به عبد خود بگوید که «هر کسی که در حال غرق شدن است را نجات بده» در این حالت اگر یک نفر در حال غرق شدن باشد بر مکلف واجب است که او را نجات دهد و خطاب مولای خود را امثال کند. همچنین اگر در عالم خارج دو نفر در حال غرق شدن باشند در این حالت نیز مولا از عبد خود نجات هر دو را طلب کرده است، زیرا حکم به تعدد موضوع خود، متعدد می‌شود.^{۱۲} اما مکلف در بعضی موارد به جهتی مانند عجز صرفاً می‌تواند یکی از این دو نفر را نجات دهد، در این حالت در مقام امثال، مکلف امکان جمع بین دو حکم را ندارد، درحالی که در مقام جعل، حکم وجوب نجات دادن غریق اول هیچ تنافی با حکم وجوب نجات دادن غریق دوم ندارد، بلکه صرفاً در مقام امثال، جمع میان این دو حکم ممکن نیست. با این توضیحات مراد از تعارض ادله و تراحم امثالی روشن شد.

در این نوشتار درصدد اثبات امکان ارجاع تراحم امثالی به تعارض ادله هستیم. از این رو ابتدا به توضیح تفصیلی مراد از تعارض و تراحم امثالی می‌پردازیم و مبانی مؤثر در ادعای خود را بررسی می‌کنیم. سپس

۹. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۴۳۷.

۱۰. خونی، دراسات فی علم الأصول، ۶/۲.

۱۱. سیحانی تبریزی، ارشاد العقول، ۱۹۲/۲.

۱۲. خونی، الهدایة فی الأصول، ۳۲۵/۴.

فرق‌هایی که در کلمات اصولیان میان این دو اصطلاح گذاشته شده است را بررسی و نقد می‌کنیم و در ادامه به اثبات قول مختار می‌پردازیم.

تاکنون در این زمینه نوشتاری مستقل منتشر نشده است و به‌نوعی این ادعا، یعنی ارجاع تراحم امتثالی به تعارض ادله، ادعایی جدید است. البته در لایه‌لای کلمات برخی از اصولیان اشاراتی به این بحث صورت گرفته است که در ضمن مطالب آن‌ها را ذکر خواهیم کرد اما نوشتاری مستقل که دربردارنده بررسی این موضوع باشد، وجود ندارد. صرفاً مقاله‌ای با عنوان «تبیین نظام اصولی شهید صدر در تعارض‌انگاری تراحم امتثالی» در این زمینه یافت شد^{۱۳} که به بررسی تبیین نظریه شهید صدر در فرق میان تراحم و تعارض پرداخته است و به‌نوعی به محل بحث ما مرتبط است اما تمامی جوانب مورد بحث را بررسی نکرده است.

۱. تعارض

تعارض از ماده «عرض» و در لغت به معنای اظهار است.^{۱۴} در اصطلاح، تعاریف مختلفی برای تعارض ارائه شده است: گاه تعارض را به تنافی مدلول دو دلیل نسبت داده‌اند،^{۱۵} گاه به تنافی نفس دو دلیل^{۱۶} و گاهی نیز به تنافی دو دلیل به لحاظ مدلول.^{۱۷} در هر صورت، این تنافی را ناظر به مرحله جعل احکام دانسته‌اند.^{۱۸} اساساً شهید صدر از همین تعریف مشهور این نکته را برگرفته است که مسئله تعارض صرفاً دربردارنده حل مشکل جعل در ناحیه احکام شرعی بوده است^{۱۹} و حل مشکل در مرحله مجعول و امثال را غیرمرتبط به تعارض دانسته است.^{۲۰} به این معنا که، اگر دو خطاب از ناحیه جعل با یکدیگر تنافی نداشته باشند اما فعلیت هر دو حکم ممکن نباشد، متعارض نخواهند بود. مثل اینکه بین امر به وضو با امر به تیمم در ناحیه جعل هیچ‌گونه تنافی وجود ندارد، اما در ناحیه فعلیت این دو حکم قابلیت اجتماع ندارند؛ چراکه فعلیت یکی مقید به عدم امکان دیگری است، مثلاً فعلیت تیمم مقید به عدم امکان وضوگرفتن است. همچنین به تصریح شهید صدر تنافی در امثال نیز ربطی به باب تعارض ندارد، به این معنا که گاهی تنافی بین دو حکم نه در مرحله جعل تصویر می‌شود و نه مرحله مجعول، بلکه صرفاً در ناحیه امثال امکان جمع بین دو حکم وجود ندارد. برای مثال، اگر دو حکم داشته باشیم با این مفاد که «نماز واجب است» و «ازالۀ

۱۳. چوبداری، فروتن، محمدپور، «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض‌انگاری تراحم امتثالی»، ۱۳۹.

۱۴. جوهری، الصحاح، ۱۰۸۲/۳.

۱۵. انصاری، فوائد الاصول، ۱۱/۴.

۱۶. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۴۳۷.

۱۷. آخوند خراسانی، فوائد الاصول، ۱۰۱.

۱۸. نک: هاشمی شاهرودی، نتایج الأفكار فی الاصول، ۵۷/۲.

۱۹. صدر، دروس فی علم الاصول، ۵۲۹/۳.

۲۰. فیاض، شرح الحلقة الثالثة، ۱۰/۶.

نجاست از مسجد واجب است»، این دو حکم در ناحیه جعل هیچ تنافی با یکدیگر ندارند؛ چراکه اساساً فرض تنافی و تعارض در صورت اتحاد موضوع و سایر وحدت‌هایی که در تحقق تناقض یا تضاد شرط است،^{۲۱} محقق می‌شود اما در این دو حکم اساساً موضوع واحد وجود ندارد. همچنین در ناحیه فعلیت نیز این دو حکم طبق مبنای قبول ترتب تنافی ندارند، زیرا اگر مکلفی قصد ترک حکم اهم را داشته باشد یا فعل اهم را ترک کند، در این حالت هر دو حکم فعلی شده و مشکلی از این ناحیه نخواهد داشت. بنابراین تنافی صرفاً در ناحیه امثال و عدم وجود قدرت مکلف بر امثال هردو حکم است،^{۲۲} زیرا به‌وضوح مشخص است که مکلف در چند دقیقه مانده به اتمام وقت ادای نماز یا باید نماز را اقامه کند یا ازاله نجاست از مسجد کند و جمع بین این دو فعل ممکن است. البته اینکه فرض تنافی در امثال صرفاً به همین حدود محدود است یا اینکه از ابتدای وقت نماز نیز این تنافی وجود دارد، بحثی است که باید در موضع بررسی قرار می‌گیرد.^{۲۳} اما در هر صورت در مثال مذکور تنافی در عالم امثال تحقق یافت. در هر صورت آنچه از تعاریف اصولیان روشن است این است که آنان تعارض را صرفاً به تنافی در ناحیه جعل تفسیر کرده و برخی نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند. از کلمات خود شیخ انصاری که به‌صورت مستقل به بحث از تراحم نپرداخته است نیز این مطلب یعنی فرق میان این دو عنوان و وجود تنافی در مرحله جعل در بین دو دلیل متعارض استفاده‌شدنی است.^{۲۴} هر چند که در تقریرات درس او در بحث قول به تخییر میان اخبار متعارض و مقایسه آن با متزاحمین، امکان ارجاع اخبار متعارض به تراحم استفاده‌شدنی است،^{۲۵} اما تصریحی در کلمات او وجود ندارد. محقق نائینی نیز تعارض را ناظر به تنافی در ناحیه جعل و ثبوت می‌داند، به‌گونه‌ای که موجب اجتماع اراده و کراهت در نفس آمر یا تکلیف به ما لا یطاق شود. او تصریح کرده است به اینکه در تعارض صرفاً مشکل در ناحیه جعل است و هیچ ربطی به عالم امثال ندارد.^{۲۶} محقق خوئی نیز تعارض را به مقام جعل و حکایت از واقع مربوط دانسته است، به‌گونه‌ای که صدق یک دلیل مستلزم کذب دیگری باشد،^{۲۷} هر چند که امکان اجتماع هر دو دلیل بر کذب محال نیست؛ چراکه رابطه بین متعارضین همیشه تناقض نیست که از صدق یکی، کذب دیگری و از کذب یکی، صدق دیگری استفاده شود، بلکه گاهی رابطه میان متعارضین تضاد است و اجتماع هر دوی آن‌ها بر کذب ممکن است. از کلمات میرزای قمی نیز این مطلب

۲۱. سبزواری، شرح منظومه، ۲۶۶/۱.

۲۲. هاشمی شاهرودی، آرائناقی اصول الفقه، ۲۱۰/۳.

۲۳. سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۴۳/۲.

۲۴. انصاری، فوائد الأصول، ۵۲/۴.

۲۵. نک: انصاری، مطارح الأنظار، ۵۳۴/۴.

۲۶. نائینی، فوائد الأصول، ۳۱۷/۱.

۲۷. خوئی، مصباح الأصول، ۶۱/۲.

استفاده‌شدنی است.^{۲۸} همچنین صاحب فصول نیز به این مطلب اشاره کرده است.^{۲۹} همچنین باید دقت شود که اساساً به تصریح برخی از اصولیان گاهی میان دو دلیل متعارض در عالم امثال هیچ تنافی وجود ندارد،^{۳۰} مانند جایی که دلیلی بر استحباب امری قائم شده و دلیل دیگر بر وجوب یا اباحه آن؛ چراکه در عالم امثال دو حکم قابل اجتماع است و میان آن‌ها هیچ‌گونه تنافی برقرار نیست، البته گاهی نیز در عالم امثال نیز بین دو دلیل متعارض تنافی وجود دارد، مانند جایی که دلیلی دال بر وجوب و دلیل دیگر دال بر حرمت امری است.^{۳۱} اما در همه این حالات تنافی و عدم امکان جمع در ناحیه جعل حکم وجود دارد و اگر تنافی به مرحله امثال نیز سرایت کرده باشد، ناشی از تنافی موجود در مرحله جعل است. بنابراین، مقوم تعارض صرف تنافی در عالم جعل است و وجود یا عدم تنافی در عالم امثال در شکل‌گیری آن نقشی ندارد.

۲. تراحم

تراحم در لغت از «زحم» به معنای شلوغی و ازدحام آمده است.^{۳۲} در اصطلاح اصولیان، تراحم سه کاربرد مهم دارد: تراحم ملاکی، تراحم حفظی و تراحم امثالی.

أ. **تراحم ملاکی:** تراحم ملاکی در حقیقت به عالم قبل از تشریع احکام ارتباط دارد و به معنای اجتماع ملاکات احکام متعدد قبل از جعل حکم است. از آنجاکه در نگاه امامیه جعل احکام تابع مصالح و مفاسد است و یکی از مراحل جعل حکم شرعی ملاحظه ملاک در آن است،^{۳۳} این تراحم به مولا در مرحله قبل از جعل احکام ارتباط دارد.^{۳۴} از این نوع از تراحم طبق برخی از مبانی در باب اجتماع امر و نهی سخن به میان آورده می‌شود. محقق خراسانی تصریح کرده است که مسئله اجتماع وقتی رخ می‌دهد که ملاک حکم هم در ناحیه امر و هم در ناحیه نهی وجود داشته باشد^{۳۵} اما چون خود او قائل به امتناع است در ماده اجتماع صرفاً باید یک حکم را مقدم کند، بنابراین مولا در این حالت حکمی که از لحاظ ملاک اقوی است را بر حکم دیگر مقدم می‌کند، این تقدیم مولا بر پایه تراحم میان ملاکات احکام است و نتیجه آن، تقدیم

۲۸. میرازی قمی، قوانین الأصول، ۵۸۰/۴.

۲۹. حائری اصفهانی، الفصول الغریبة، ۴۳۵.

۳۰. سبحانی، ارشاد العقول، ۳۷/۲.

۳۱. سبحانی، ارشاد العقول، ۳۷/۲.

۳۲. فراهیدی، کتاب العین، ۱۶۶/۳.

۳۳. صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۷۶/۲.

۳۴. سبحانی، المحصول، ۴۰۸/۴.

۳۵. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۱۵۴.

حکم اهم است.^{۳۶} این نوع از تراحم، ارتباطی به محل بحث ما در این نوشتار ندارد.^{۳۷} البته به نظر می‌توان با دخیل کردن نکاتی در محل بحث، بحث از تراحم ملاکی را به عنوان بحث ریشه‌ای در محل بحث نیز دخیل دانست.

ب. تراحم حفظی: مدون کردن تراحم حفظی از ابتکارات شهید صدر است و به نوعی در پاسخ به شبهات ابن قبه در تنافی میان حکم واقعی و ظاهری ایجاد شده است. در حقیقت، طبق بیان شهید صدر مولا هنگامی که توان حفظ احکام واقعی را به جهاتی ندارد، بر خود لازم می‌بیند تا حدی که ممکن است ملاکات واقع را حفظ کند. در این حالت به دلیل اینکه مکلف دسترسی به حکم واقعی، که حافظ ملاکات واقعی است، را ندارد و آن حکم برای او مشکوک است، شارع مقدس برای رفع حیرت عملی مکلف و با هدف حفظ ملاکات احکام واقعی تا حد امکان، احکام ظاهری را جعل کرده است. بنابراین با توجه به تفسیر پیش‌رو در حقیقت در این حالت، تراحم در میان ملاکات احکام واقعی است که هر یک مستدعی جعل حکم ظاهری موافق با خود هستند اما شارع مقدس از تمام این ملاکات حکم ظاهری را مطابق با ملاکی جعل می‌کند که حفظ واقع را در آن می‌بیند. از آنجاکه محل بحث ما ارتباطی با این نوع از تراحم ندارد، توضیح بیشتر این مبنا را به محل بحث خود واگذار می‌کنیم.^{۳۸}

ج. تراحم امثالی: تراحم امثالی در حقیقت در بردارنده بحث از تنافی احکام در مرتبه امثال است؛ چراکه احکام شرعیه طبق دیدگاه مشهور اصولیان بر نهج قضیه حقیقه جعل شده‌اند و موضوع آن‌ها به نحو مقدارالوجود در نظر گرفته شده است.^{۳۹} بنابراین هر چند احکام در ناحیه جعل هیچ تنافی با یکدیگر نداشته باشند، اما ممکن است در مرحله تطبیق و امثال در بعضی مصادیق با یکدیگر تنافی داشته باشند.^{۴۰} از این رو، باب تراحم برای حل این مشکل ایجاد شده است.^{۴۱}

برای مثال، حکم وجوب ازاله نجاست از مسجد و حکم وجوب اقامه نماز، در ناحیه جعل هیچ گونه مشکلی با یکدیگر ندارند و هر دو دارای ملاک خود هستند.^{۴۲} در ناحیه فعلیت نیز این دو حکم تنافی با یکدیگر ندارند؛ چراکه هر حکمی به محض تحقق خارجی موضوعش فعلی می‌شود و تحقق خارجی

۳۶. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۵، ۱۷۵.

۳۷. نک: خونی، مصباح الاصول، ۵۳/۲.

۳۸. صدر، بحوث فی علم الاصول، ۷۸/۹.

۳۹. نک: نائینی، اجود التقریرات، ۲۲۴/۱.

۴۰. خمینی، تحریرات فی الاصول، ۳۵۷/۳.

۴۱. سبحانی تبریزی، الوسیط، ۱۸۷/۲.

۴۲. در الفوائد، حائری، ۶۴۸.

موضوع این دو حکم با یکدیگر متنافی نیستند.^{۴۳} اما در ناحیه امتثال، این دو حکم در برخی مصادیق قابلیت اجتماع ندارند؛ چراکه اطلاق حکم وجوب اقامه نماز، مکلف را مختار میان اقامه نماز در بین زمان وجوب تا زمان قضای نماز کرده است و مکلف عقلاً مختار است که نماز را بین این دو زمان در هر زمانی که خواست بخواند. ازسوی دیگر، اگر مکلف به مسجد برود و نجاستی را در مسجد بیابد، باید به مقتضای حکم وجوب ازاله نجاست از مسجد، مسجد را تطهیر کند، در این حالت اطلاق حکم وجوب اقامه نماز، از مکلف طلب خواندن نماز را دارد و حکم وجوب ازاله نجاست نیز از او درخواست تطهیر مسجد را دارد، اما در عالم خارج جمع میان این دو حکم ممکن نیست. ازاین‌رو مکلف در مقام امتثال، در زمان پایانی وقت ادای نماز امکان امتثال هر دو حکم را ندارد، بنابراین در این حالت تنافی صرفاً در عالم امتثال محقق است. حتی اگر یک حکم نیز وجود داشته باشد که دارای موضوعات متعدد است و امتثال همه آن‌ها ممکن نیست، باز هم همین بحث مطرح می‌شود.

محقق خونی به این مطلب تصریح کرده و می‌فرماید: تنافی بین دو حکم متزاحم صرفاً در ناحیه امتثال و فعلیت است و علت تنافی نیز عدم وجود قدرت مکلف بر امتثال هر دو حکم است و هیچ مشکلی در ناحیه شارع و عالم جعل وجود ندارد.^{۴۴} محقق نائینی نیز بیان کرده است که در تراحم، تنافی صرفاً در مرحله فعلیت دو حکم به معنای تحقق موضوع خارجی دو حکم است؛ یعنی بعد از تحقق خارجی موضوع دو حکم، تنافی به سبب این مسئله ایجاد شده است.^{۴۵} در کلمات شیخ انصاری نیز اشاراتی به این بحث شده^{۴۶} اما او به صورت تفصیلی سخنی در این موضوع به میان نیاورده است.

البته از کلمات برخی از اصولیان بر می‌آید که میان تراحم ملاکی و امتثالی تفاوتی قائل نیستند و هر دو عنوان را صرفاً به وجود ملاک در در متزاحمین معنا کرده‌اند، بدون اینکه مرحله ایجاد تنافی را مؤثر در صدق عنوان و احکام مترتب بر آن بدانند.^{۴۷}

۳. بررسی مبنای انحلال حکم در ناحیه جعل

انحلال در ناحیه جعل نظریه است که ازسوی برخی از اصولیان مطرح شده است. به مقتضای این نظریه، خطابات شرعی در ناحیه جعل به تعداد افراد موضوع خود منحل خواهند شد، در این حالت با اینکه شارع مقدس جعل خود را با عنوان عام و کلی ابراز کرده است اما در حقیقت این عنوان کلی صرفاً عنوان

۴۳. صدر، مباحث الاصول، ۲۶۹/۱.

۴۴. خونی، مصباح الاصول، ۵۴/۲.

۴۵. نائینی، فوائد الاصول، ۳۱۷/۱.

۴۶. انصاری، فرائد الاصول، ۵۲/۴.

۴۷. عراقی، نه‌ایة الأفكار، ۱۲۷/۴.

مشیر است و خود این عنوان جعل نشده است، بلکه جعل در حقیقت بر روی تک تک افراد موضوع رفته و هریک از این موضوعات دارای جعل مستقل خواهند بود.^{۴۸}

در مقابل این مبنا عده‌ای بیان داشته‌اند که در احکامی که دارای مصادیق متعدد هستند، انحلال در ناحیه جعل وجود ندارد و جعل شارع واحد است. به تصریح قائلان این مبنا، حکم شارع با اینکه واحد است اما به حکم عقل و عقلاً همین حکم واحد بر جمیع مصادیق خود حجت خواهد بود. بنابراین، انحلالی در ناحیه جعل صورت نخواهد گرفت.^{۴۹}

تصویر دخالت این مبنا در محل بحث به این صورت است که در صورت پذیرش مبنای انحلال در جعل، از آنجاکه مکلف در حالت تراحم قادر به امتثال هر دو تکلیف نیست و قدرت، شرط در جعل تکلیف توسط مولاست، تکلیف نسبت به او وجود نخواهد داشت؛ چراکه او عاجز است.^{۵۰} اما اگر این مبنا را نپذیریم، تکلیف برای همه مکلفان وجود خواهد داشت و مکلفی که عاجز از امتثال است باید در ناحیه دیگر مشکل را حل کند.

عده‌ای یکی از ارکان بحث از ارجاع تراحم امتثالی به تراحم ادله را پذیرش این مبنا دانسته‌اند،^{۵۱} حال آنکه خود شهید صدر که این مبنا را به او منتسب کرده‌اند، در همان مطلب قائل به تفصیل در این مبنا شده و انحلال در ناحیه جعل را صرفاً در احکامی تصویر کرده است که به طور عموم جعل شده‌اند و در احکام جعل شده با اطلاق چنین انحلالی را در ناحیه جعل انکار کرده و آن را به مرحله فعلیت و مجعول نسبت داده است.^{۵۲} برخی از محققان مبنای تفصیل در انحلال را به آخوند خراسانی نیز نسبت داده‌اند.^{۵۳} از طرف دیگر، خود شهید صدر در چند موضع دیگر به طور کلی انحلال در ناحیه جعل را به صورت مطلق انکار کرده و انحلال را صرفاً در ناحیه مجعول و فعلیت تصویر کرده است.^{۵۴} به نظر می‌رسد که این مبنا نقشی در موضوع بحث مقاله ایفا نکند که توضیح این ادعا در بخش نهایی مقاله خواهد آمد.

۴. تفاوت‌های موجود میان تعارض و تراحم امتثالی

در بررسی کلمات اصولیان می‌توان به تفاوت‌های متعددی میان تعارض و تراحم رسید. محقق خوئی

۴۸. نائینی، اجود التفریبات، ۴۲۹/۱.

۴۹. خمینی، الاجتهاد و التقليد، ۱۲۱؛ فاضل موحدی لنگرانی، اصول فقه شیعه، ۴۰۸/۵.

۵۰. نک: شهرکانی، المفید، ۴۹۰/۱.

۵۱. چوبداری، فروتن، محمدپور، «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تراحم امتثالی»، ۱۲۴.

۵۲. صدر، بحوث، ۱۲۵/۲؛ صدر، دروس، ۱۱۴/۳.

۵۳. طباطبائی قمی، آرائنا فی اصول الفقه، ۲۰۷/۲.

۵۴. صدر، بحوث، ۳۷۳/۴؛ صدر، مباحث الأصول، ۳۰۹/۳.

به پنج فرق تصریح کرده است^{۵۵} اما به نظر می‌رسد که تفاوت‌های بیشتری را می‌توان در میان کلمات اصولیان در این باره یافت. اینک ما به بررسی و نقد این تفاوت‌ها می‌پردازیم.

۱.۴. فرق اول

اولین فرق که به نظر مهم‌ترین فرقی است که میان تعارض و تزامم گذارده شده است این است که در باب تزامم در حقیقت دو حکم جعل شده داریم، اما در باب تعارض صرفاً یک حکم جعل شده داریم. محقق خوئی این تفاوت را به عنوان اولین فرق میان این دو عنوان ذکر کرده‌اند.^{۵۶} قبل از بررسی این تفاوت لازم است بگوییم که در تعارض لزوماً یک حکم جعل شده نیز نداریم، چراکه ممکن است هر دو دلیلی که تعارض میان آن‌ها واقع شده است، کذب باشد و دربردارنده هیچ حکمی نباشند. بنابراین کلام ایشان از این ناحیه تام نیست و دارای اشکال است.

اما در بررسی این تفاوت باید بگوییم که در باب تزامم نیز در حقیقت دو حکم مجعول نداریم، بلکه در خصوص مزاحمت صرفاً یک حکم وجود خواهد داشت. برای توضیح این مسئله باید بحث تعارض در عام و خاص من وجه را به خاطر بیاوریم. همان‌طور که بیان شد در آن بحث دو دلیل صرفاً در ماده اجتماع تعارض دارند و در سایر مصادیق هیچ‌گونه تنافی نه به صورت تناقض و نه به صورت تضاد میان آن‌ها دیده نمی‌شود. در همان مثال مذکور، تعارض صرفاً در «عالم فاسق» محقق شده بود. بنابراین در حقیقت اطلاق افرادی دو دلیل است که باعث ایجاد تعارض شده است. از آنجاکه اطلاق اثباتی در دلیل کاشف از اطلاق ثبوتی است،^{۵۷} کشف می‌شود که در ناحیه جعل نیز حکم مطلق بوده است و به همین دلیل در تنافی عام و خاص من وجه، اصولیان قائل به تعارض مصطلح شده و تنافی را به مرحله جعل سرایت داده‌اند. از این رو اصولیان بیان داشته‌اند که در تعارض نهایتاً و در بهترین حالت یکی از دو دلیل متعارض صحیح است. بنابراین، صرفاً یک حکم وجود خواهد داشت: یا اکرام عالم فاسق واجب است یا اکرام او حرام خواهد بود. حال به نظر می‌رسد که در محل بحث نیز در حقیقت نسبت به ماده اجتماع صرفاً یک حکم مجعول وجود دارد، به این بیان که تنافی در محل بحث نیز ناشی از اطلاق دو حکم نسبت به ماده اجتماع است؛ یعنی به مقتضای اطلاق دلیل اول، اقامه نماز در هر حالتی حتی هنگام وجوب ازاله نجاست از مسجد امری جایز است و اطلاق دلیل دوم بیان می‌کند که ازاله نجاست از مسجد واجب است، حتی در حالتی که مکلف قصد اقامه نماز را داشته باشد. بنابراین، در حقیقت تنافی بین بعضی از مصادیق دو دلیل

۵۵. خوئی، مصباح‌الاصول، ۶۴/۲.

۵۶. خوئی، مصباح‌الاصول، ۶۳/۲.

۵۷. اسلامی، قواعد کلی استنباط، ۲۴۹/۲.

وجود دارد و آن چیز که واضح است عدم وجود دو حکم است. در این حالت فرقی میان مثال مذکور یا مثال انقاز دو غریق وجود ندارد و در هر دو حالت، این مطلب بیان شدنی است.

از این روست که برخی همچون آخوند خراسانی تصریح کرده‌اند که میان دو خطابی که برای تعارض به نحو عام و خاص من وجه ذکر کردیم، تعارضی وجود ندارد و در حقیقت، این دو خطاب مرتبط به بحث اجتماع امر و نهی هستند.^{۵۸} ایشان در موضع دیگری تصریح کرده‌اند که دخول مسئله در باب اجتماع فرع وجود مناط و مقتضی برای هر دو حکم است. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که ایشان در این مثال نیز قائل به برقراری تراحم طبق قول به امتناع اجتماع امر و نهی و بعضی از حالات قول به جواز اجتماع امر و نهی شده‌اند. البته ممکن است ادعا شود که تراحمی در کلمات آخوند خراسانی تصویر شده است، تراحم ملاکی است و تراحم امثالی نیست. اما باید توجه داشت که در فرض احراز دو مقتضی در مقام جعل و حکم به اقتضایی بودن تکلیف اهم در فرض عدم امکان جمع در مقام امثال، در حقیقت، تراحم از سنخ تراحم امثالی است، هر چند که راه حل تراحم امثالی می‌تواند تقدیم طرفی باشد که دارای ملاک اهم است. به نظر می‌رسد این تقریب از ذیل کلمات برخی از حاشیه‌نگاران نیز استفاده‌شده است،^{۵۹} هر چند که تصریحی بدان نکرده است. افزون بر اینکه عده‌ای از معاصران تصریح کرده‌اند که در کلمات آخوند خراسانی میان تراحم امثالی و ملاکی فرقی وجود ندارد و ایشان این دو عنوان را حاکی از یک مطلب دانسته است.^{۶۰}

همچنین محقق حائری نیز در این بحث تصریح کرده است که اگر در موارد تعارض به نحو عام و خاص من وجه، ملاک‌ها احراز شود، مسئله علاوه بر اینکه با توجه به ظاهر ادله داخل در باب تعارض است، داخل در باب تراحم نیز هست. ایشان با این بیان وجود این فرق میان تعارض و تراحم را انکار کرده‌اند.^{۶۱}

۲.۴. فرق دوم

تراحم امری نسبی است؛ چراکه ناشی از عدم قدرت مکلف است. بنابراین ممکن است فردی به دلیل عجز، میان دو دلیل تنافی ببیند و دو دلیل نسبت به او متزاحمین قلمداد شوند اما نسبت به شخص دیگر که قدرت بیشتری دارد تراحمی رخ ندهد. تعارض نسبی نیست و مطلق است؛ چراکه منشأ تعارض، استحالة اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین است و نسبت به همه افراد مساوی است.^{۶۲} برای مثال، در تراحمی که بین

۵۸. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۱/۱۸۰.

۵۹. اصفهانی، نهاية الدراية، ۱/۵۷۷.

۶۰. شهیدی، تقریر درس اصول، ۱۲/۱۳۹۶.

۶۱. حائری، مبانی الأحکام فی اصول شرائع الإسلام، ۳/۲۱۵.

۶۲. خوئی، مصباح الاصول، ۲/۶۴؛ سبحانی تبریزی، رسالة فی البحث عن الترتیب، ۱۶.

انقاذ دو غریق تصویر شد، اگر فرض شود که شخصی قدرت دارد هر دو غریق را نجات دهد، در این حالت اساساً نسبت به او تراحمی رخ نمی‌دهد، در حالی که نسبت به شخص عاجز از انقاذ هر دو غریق تراحم رخ داده بود. اما حکم وجوب نماز جمعه با حکم حرمت آن همیشه و در همه حالت و نسبت به همه افراد، متعارض قلمداد خواهد شد.

باید بیان شود که این فرق نیز صحیح نیست، زیرا چه در تراحم و چه در تعارض تنافی بین دو دلیل به دلیل اطلاق ادله شکل گرفته است. بنابراین، اگر فرض شود که مولا گفته است: «بر شهرداران واجب است تمام علمای شهر خویش را اکرام کنند» و همچنین گفته است که «بر شهرداران واجب است هیچ فاسقی از اهالی شهر خویش را اکرام نکنند»، در این حالت اگر فرض شود در شهری هیچ عالم فاسقی وجود ندارد، این دو خطاب نسبت به شهردار این شهر در هیچ مصداقی تنافی و تعارضی نخواهند داشت، اما اگر فرض شود در شهر دیگر عالم فاسق وجود دارد، این دو خطاب نسبت به شهردار شهر دیگر متنافی و متعارض هستند. همین رابطه در مثال انقاذ غریق نیز متصور است، چنان‌که توضیح آن در چند سطر بالاتر روشن شد. بنابراین در حقیقت چه در تراحم و چه در تعارض، تنافی، ناشی از عدم امکان جمع بین اطلاق دو دلیل است. حال هرگاه این دو اطلاق جمع‌شدنی بودند اساساً تعارضی در کار نخواهد بود؛ چه در موارد تعارض مصطلح و چه در موارد تراحم مصطلح. هرگاه این دو اطلاق جمع‌شدنی نبودند تعارض وجود خواهد داشت و باز هم فرقی بین تراحم و تعارض مصطلح وجود ندارد. البته این فرق که در تراحم، اطلاق دلیل دو حکم نسبت به قدرت و عدم اشتغال به حکم دیگر لحاظ شده‌اند اما در تعارض، اطلاق دو دلیل نسبت به ذات موضوع لحاظ شده و موجب ایجاد تنافی شده‌اند، مطلبی صحیح است اما در محل بحث در رد این فرق دخالتی ندارند، زیرا در هر صورت نسبی بودن به معنای تحقق تنافی در بعضی حالات و عدم تحقق آن در حالت دیگر در هر دو مورد مشترک است. همچنین باید بیان شود که همه مثال‌هایی که برای تراحم در کلمات بزرگان وجود داشته و ضابطه‌ای که برای تراحم بیان کرده‌اند بر آن منطبق است، نسبی نیستند؛ بلکه در بعضی موارد تراحم دائمی است. برای مثال، تراحم تصویرشده میان اقامه نماز و ازاله نجاست از مسجد، حداقل همیشه برای شخصی وجود دارد که نماز خود را در انتهای وقت آن می‌خواند و با نجاستی در مسجد مواجه می‌شود.

۳.۴. فرق سوم

فرق دیگری که میان تعارض و تراحم بیان شده است، عدم وجود تراحم در باب مستحبات است، برخلاف تعارض که در تحقق آن فرقی میان حکم الزامی و غیرالزامی وجود ندارد.^{۶۳} در توضیح این فرق

۶۳. خوئی، مصباح‌الاصول، ۶۴/۲.

باید بیان شود که چون مکلف در باب احکام غیرالزامی مسئولیتی ندارد، تراحم به معنای عدم امکان جمع میان امثال معنا ندارد؛ زیرا الزامی به امثال وجود ندارد تا عدم امکان جمع در امثال دارای مانع باشد. اما در باب تعارض چون دو خطاب دال بر استحباب شیئی با خطاب دال بر عدم استحباب آن یا با خطاب دال بر استحباب شیء دیگر همراه با علم اجمالی به عدم استحباب هر دو عمل جمع شدنی نیستند و منشأ عدم جمع، به استحالة اجتماع نقیضین و ضدین بر می گردد، تعارض وجود خواهد داشت.^{۶۴}

در رد این تفاوت نیز ابتدا باید بیان شود که این فرق را بسیاری از اصولیان نپذیرفته اند و بر این باورند که تراحم در مستحبات نیز قابل تصویر است.^{۶۵} همچنین باید گفته شود که وجه جریان تراحم در مقام امثال، حرج مکلف از جمع میان دو حکم و وقوع او در عصیان نیست، بلکه علت اصلی حصول تراحم اطلاق در خطاب مولا است. از این رو برای حل مشکل تراحم میان دو خطاب با قیدزدن خطاب مهم به عصیان یا عدم امثال خطاب اهم یا تنقید هر دو خطاب به عصیان و عدم امثال یکدیگر، مشکل تراحم در ناحیه عمل مکلف را حل کرده اند. واضح است که نفس همین بیان در رابطه با مستحبات نیز فرض شدنی است، زیرا هنگامی که جمع امثال میان دو مستحب ممکن نباشد، در این حالت باید خطاب در یکی را مقید به عدم دیگری کرد تا مشکل حل شود؛ زیرا منشأ اشکال صرف لزوم وقوع مکلف در عصیان در صورت عدم علاج نیست تا گفته شود که در باب مستحبات چنین نکته ای وجود ندارد.^{۶۶}

۴.۴. فرق چهارم

تفاوت دیگری که در کلمات محقق خونی در فرق بین تراحم و تعارض بیان شده است، امکان تقدیم مفاد روایات بر مفاد آیات قرآنی در تراحم و عدم امکان تحقق چنین مسئله ای در باب تعارض است.^{۶۷} در توضیح این فرق باید بیان شود که تقدیم مفاد روایات بر آیات در باب تعارض مساوی با تکذیب آیات قرآنی باشد و چنین مسئله ای ممکن نیست، اما تقدیم مفاد روایی در باب تراحم بر مفاد قرآنی، موجب تکذیب قرآن نخواهد شد؛ بلکه صرفاً موجب عدم فعلیت حکم مستفاد از آیات قرآنی خواهد شد که مانعی در آن وجود نخواهد داشت، زیرا حکم شرعی نسبت به تحقق یا عدم تحقق موضوعش بیانی ندارد.^{۶۸}

به نظر این فرق نیز صحیح نیست، زیرا ابتدا باید بیان شود که عدم امکان تقدیم مفاد روایی بر مفاد آیات، صرفاً در باب تعارض به نحو تباین تصویرشدنی است؛ چراکه اساساً تخصیص قرآن کریم به خبر

۶۴. مکارم شیرازی، انوار الأصول، ۴۴۶/۳.

۶۵. صدر، بحوث، ۱۶۰/۷؛ شاهرودی، انواء و آراء، ۴۳۲/۲.

۶۶. صدر، بحوث، ۱۶۰/۷.

۶۷. خونی، مصباح الأصول، ۶۴/۲.

۶۸. نک: روحانی، منتقى الأصول، ۳۳/۳.

واحد که مورد پذیرش مشهور اصولیان نیز هست، در حقیقت تقدیم مفاد روایی بر آیات قرآن در فضای عدم امکان جمع بین دو جعل به طور غیرتباین است. بنابراین تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی در باب تعارض‌های غیرتباین تصویر داشته و بلکه اتفاق نیز افتاده است. اساساً خود محقق خوئی نیز بیان داشته است که تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی در فرض تعارض به طور تباین ممکن نیست؛ چراکه موجب تکذیب قرآن کریم خواهد شد.^{۶۹} اما باید بیان شود که در این گونه موارد اساساً تعارض وجود ندارد، بلکه چون قرآن قطعی‌الصدور است، از اساس طرف تعارض با روایت قرار نمی‌گیرد، بلکه مفاد آیات قرآنی در این گونه موارد بدون تردید مقدم هستند؛ چراکه تعارض میان دلیل قطعی‌الصدور با دلیل غیرقطعی‌الصدور معنا ندارد.^{۷۰} همچنین بسیاری از اصولیان روایات دالّ بر ترجیح اخبار متعارض به موافقت با کتاب را از روایات بیانگر مرجحات خارج دانسته و این روایات را حمل بر ادله مشخص‌کننده حجت از لاجبت کرده‌اند.^{۷۱} در رابطه با سایر گونه‌های تعارض نیز باید بیان شود که در تعارض به طور عام و خاص مطلق به نظر مشهور امکان تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی وجود دارد. در مورد تعارض به طور عام و خاص من وجه، یا مسئله به تعارض به نحو تباین ملحق است^{۷۲} یا به نظر برخی از اصولیان، در بعضی حالات ماده اجتماع حکماً ملحق به عامی می‌شود که نسبت به دیگر افراد کم‌تری برخوردار است؛ چراکه آن عام درباره اجتماع اظهر تلقی می‌شود.^{۷۳} بنابراین عدم تقدیم مفاد روایی بر قرآنی در باب تعارض مطلبی مسلم و ثابت در همه شقوق نیست، بلکه نکته عدم تقدیم آن، تکذیب قرآن کریم است. بنابراین هر جایی که این تکذیب پدید آمد، مفاد روایی بر مفاد قرآنی مقدم نخواهد شد اما در غیر این موارد تقدیم بلامانع است. راجع به تراحم نیز بحث از این قرار است؛ چراکه علت امکان تقدیم مفاد روایی بر مفاد قرآنی درباره تراحم، عدم لزوم تکذیب قرآن کریم است. از این رو، اگر فرض شود که همیشه و در همه حالات راجع به تراحم در مسئله‌ای خاص، حکم مستفاد از روایات نسبت به حکم مستفاد از آیات اهم باشد، در این حالت نیز نمی‌توان قائل به تقدیم حکم مستفاد از روایات شد، زیرا غیر راجع بودن حکم قرآنی در همه موارد موجب لغویت جعل حکم قرآنی شده و باعث تکذیب ظهور قرآن در بیان مراد جدی خداوند متعال خواهد بود. بنابراین روشن شد که نکته اساسی، در مقام لزوم یا عدم لزوم تکذیب آیات قرآنی است و در این زمینه میان تعارض و تراحم فرقی وجود ندارد.

۶۹. خوئی، مصباح، ۵۷/۲.

۷۰. صدر، دروس فی علم الأصول، ۱۶۰/۱.

۷۱. تبریزی، دروس فی مسائل علم الأصول، ۱۴۰/۶.

۷۲. سبحانی تبریزی، ارشاد العقول، ۳۵۲/۴.

۷۳. نک: سبحانی تبریزی، ارشاد العقول، ۴۱۰/۴.

۴.۵. فرق پنجم

فرق دیگری که میان تعارض و تراحم در کلمات محقق نائینی بیان شده است، دخالت علم و جهل مکلف در باب تراحم و عدم دخالت آن در باب تعارض است.^{۷۴} در توضیح این فرق باید بیان شود که اصولیان تعارض را به تنافی در عالم جعل تفسیر کرده‌اند، ازاین‌رو چون در عالم جعل احکام، علم و جهل مکلف دخالتی ندارد؛ چه مکلف عالم باشد و چه جاهل، تعارض وجود خواهد داشت. بنابراین اگر مثلاً دو خطاب «واجب است نماز ظهر بخوانی» با خطاب «واجب است نماز جمعه بخوانی» به سبب علم اجمالی یا اجماع بر عدم وجوب بیش از یک نماز در ظهر روز جمعه متعارض قلمداد شوند؛ در این حالت اگر مکلفی نماز ظهر بخواند و بعداً بفهمد که نمازی که واجب بوده است نماز جمعه هست، در این حالت او تکلیف خود را امثال نکرده است، زیرا نماز ظهر اساساً مجعول شارع نبوده است اما در باب تراحم مسئله این چنین نیست. در همین مثال اگر فرض شود که عدم امکان جمع میان این دو نماز به سبب تنافی ناحیه جعل نیست، بلکه به دلیل عدم امکان جمع این دو نماز توسط مکلف است، در این حالت اگر مکلف نماز ظهر بخواند و بعداً بفهمد که نماز جمعه اهم بوده است، باز هم ممثلاً قلمداد می‌شود.

در بررسی این فرق باید بیان شود که پذیرش این فرق، در گرو قبول مبنای ترتب یا کلماتی از آن قبیل است؛ یعنی تصحیح نماز ظهر مکلف صرفاً در صورتی امکان دارد که قائل به امکان ترتب باشیم و در فرض عصیان امر اهم، امر مهم را فعلی بدانیم^{۷۵} یا حداقل در فرض انکار نظریه ترتب باید با ادعای وجود ملاک در امر مهم، در مثال مذکور نماز را تصحیح کنیم.^{۷۶} بنابراین علم یا جهل مکلف نقشی در فرق‌گذاری میان تعارض و تراحم ایفا نکرده‌اند، بلکه نقش اساسی توسط مسئله ترتب یا تصویر وجود ملاک در محل بحث ایفا می‌شود. ازاین‌رو، حتی با فرض تعارض بین دو خطاب، با تصویر ملاک در محل بحث مثل اثبات وجود ملاک در محل تعارض با عام فوقانی، در مثال مذکور می‌توان حکم به صحت نماز کرد.

در پایان، تذکر به این نکته ضروری است که اگر گفته شود فرق‌های سوم، چهارم و پنجمی که میان تعارض و تراحم مطرح شد، جوهری نیست و بر طبق برخی مبانی صحیح هستند، بنابراین رد آن در ارجاع تراحم به تعارض کارآمد نخواهد بود. در پاسخ بیان می‌شود: همین که تفاوت‌های میان دو عنوان کاسته شود، در ذهن مخاطب برای پذیرش ارجاع تراحم به تعارض مؤثر است؛ چراکه پذیرش ارجاع دو عنوان به

۷۴. نائینی، فوائد الاصول، ۴۳۰/۲.

۷۵. نک: آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۱۳۶.

۷۶. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۱۳۷.

یکدیگر با ادعای وجود دو فرق میان آن‌ها آسان‌تر از پذیرش ارجاع در فرض وجود پنج فرق است. همچنین این سه فرق در حقیقت با فرض وجود تنافی در جعل در تعارض و عدم آن در تراحم بیان شده‌اند. بنابراین با مردود دانستن این سه مورد، در حقیقت این ادعا که تنافی در تعارض در ناحیه جعل است و در تراحم این گونه نیست، مردود دانسته شده است و همین مطلب به سان مقدمه‌ای در ادعای این نوشتار مؤثر خواهد بود.

۵. بررسی امکان ارجاع تراحم امتثالی به تعارض

به نظر می‌رسد که تنافی در بحث تراحم مصطلح نیز ناشی از مرحله جعل احکام باشد. البته تنافی به مرحله امتثال نیز سرایت خواهد کرد، همان‌طور که در تعارض مصطلح نیز ابتدا تنافی در مرحله جعل است و به مرحله امتثال سرایت می‌کند.^{۷۷} اساساً برخی از اصولیان تعارض مصطلح در میان دو اماره را به تراحم این دو اماره در شمول دلیل حجیت اماره نسبت به آن‌ها برگردانده و تعارض را این‌گونه تعریف کرده‌اند.^{۷۸} میرزاهاشم آملی از شاگردان محقق نائینی نیز جعل دو خطاب در حالت تراحم را غیرممکن دانسته است و از این رو با نظریه مشهور اصولیان در فرق میان تعارض و تراحم مخالفت کرده، گرچه او در کلمات خود سعی در ارجاع تراحم امتثالی به تراحم ملاکی دارد و تراحم را به تعارض ارجاع نداده است.^{۷۹}

برای توضیح این ادعا از یک مثال بهره می‌جویم، مثلاً فرض کنیم که دو خطاب وجود دارد: یکی مبتنی بر وجوب انقاز غریق و دیگری مبتنی بر حرمت تصرف در دار غصبی. این دو خطاب به خودی خود در بسیاری موارد هیچ‌گونه تعارض، تراحم و بلکه هیچ‌گونه ارتباطی به یکدیگر ندارند. اما اگر در موضعی خاص نجات یک غریق متوقف بر تصرف در دار غصبی باشد، در این حالت است که این دو خطاب متنافی قلمداد می‌شوند؛ چراکه به موجب اطلاق خطاب اول، نجات دادن هر غرقیتی در هر شرایطی واجب است و به مقتضای اطلاق خطاب دوم، تصرف در دار غصبی در هر شرایطی اشکال دارد. به بیان دیگر، حرمت تصرف در دار غصبی در هر شرایطی، حتی حالت توقف نجات غریق بر تصرف در دار غصبی، به مقتضای اطلاق خطاب دال بر آن ثابت است و وجوب انقاز غریق در هر شرایطی، حتی حالتی که انقاز متوقف بر تصرف در دار غصبی است نیز ثابت هست. بنابراین آن چیزی که سبب ایجاد تنافی در محل بحث شده است، وجود اطلاق در ناحیه هر دو دلیل است. شاهد بر تأیید این ادعا نیز همان بحث مشهور

۷۷. سبحانی، ارشاد العقول، ۳۷/۲.

۷۸. ایروانی، الأصول فی علم الأصول، ۴۲۹/۲.

۷۹. آملی، تحریر الأصول، ۳۸۹.

ترتیب است؛ چراکه بسیاری از اصولیان قائل به امکان ترتب در متزاحمین در بحث ضد شده‌اند^{۸۰} و حتی برخی با اینکه در عبارات شیخ انصاری تصریح به پذیرش یا عدم‌پذیرش این مبنا وجود ندارد، درصدد انتساب این مبنا نیز بر آمده‌اند.^{۸۱} به مقتضای ترتب، خطاب متضمن حکم مهم مقید می‌شود به عدم‌امثال یا عصیان حکم اهم و درصورت تساوی ملاکی دو خطاب، هر دو مقید می‌شوند به عدم‌امثال یا عصیان دیگری.^{۸۲} واضح است که تقیید خطاب و اخذ قدرت در امثال در خطاب، مرتبط با عالم جعل است و نه عالم امثال. بنابراین این مطلب به‌وضوح روشن می‌نماید که تنافی در دو حکم متزاحم در ناحیه جعل حکم است؛ چراکه راهکار ارائه‌شده برای حل مسئله، مشکل را در آن ناحیه حل می‌کند.^{۸۳}

همچنین می‌شود ادعا کرد که فارق از اینکه انبعاث و انزجار مکلف در مفهوم حکم لحاظ شده است یا لازمه‌ای است که بر آن مترتب است، در هر صورت هدف نهایی از جعل حکم انبعاث و انزجار مکلف است. بنابراین وقتی که مکلف امکان جمع میان امثال دو حکم را نداشته باشد، در این حالت جعل دو حکم برای شارع نسبت به او ممکن نخواهد بود؛ چراکه جعل چنین حکمی لغو است و از حکیم صادر نمی‌شود. بنابراین در متزاحمین نیز دو حکم نخواهیم داشت، بلکه یک حکم وجود خواهد داشت که همان باعث انبعاث یا انزجار مکلف خواهد بود.

به نظر، مبنای انحلال حکم در ناحیه جعل یا انحلال آن در ناحیه مجعول و فعلیت نیز نمی‌تواند نقشی در محل بحث داشته باشد، زیرا از طرفی کسانی که به این بحث اشاره‌ای داشته‌اند مانند آیت‌الله روحانی و شهید صدر، این نکته را در مقدمات این بحث مطرح نکرده‌اند و به‌وضوح، عدم ارتباط این مبنا با نتیجه حاصله در این بحث از کلمات ایشان استفاده‌شدنی است،^{۸۴} هرچند که در برخی کلمات، در این نظریه این مبنا مهم شمرده شده است.^{۸۵} ازسوی دیگر باید گفته شود که چه انحلال در ناحیه جعل باشد و چه در ناحیه مجعول، در هر صورت حکم با تحقق موضوع آن متعدد خواهد شد و حقیقت حکم که انبعاث یا انزجار مکلف درباره متعلق آن است، در هر دو حالت نسبت به موضوعات متعدد خارجی شکل خواهد گرفت. بنابراین پس از شکل این انبعاث و انزجار و وجود تنافی در عالم خارج در عدم امکان جمع میان این دو تکلیف، این سؤال مطرح می‌شود که علت این تنافی چیست؟ پاسخ در این حالت نیز مشخص است و علت همان اطلاق جعل مولا است؛ چراکه این اطلاق جعل یا خود باعث تکرار شده است یا اینکه به‌موجب

۸۰. بروجردی، الحاشیه علی کفایة الأصول، ۳۱۰/۱.

۸۱. نک: حسینی میلانی، تحقیق الأصول، ۱۹۸/۳.

۸۲. صدر، بحوث، ۳۳۳/۲؛ یزدی، التعارض، ۴۶.

۸۳. روحانی، منتقى الأصول، ۳۸/۳.

۸۴. نک: روحانی، منتقى الأصول، ۸۳/۳؛ صدر، بحوث، ۲۸/۸.

۸۵. چوبداری، فروتن، محمدپور، «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تراحم امثالی»، ۱۳۹.

اطلاق موضوعش، با تحقق موضوع آن، حکم در ناحیه فعلیت متکثر و باعث تنافی شده است. ازاین‌رو، در این حالت نیز راه حل صرفاً تقیید جعل است و روشن می‌شود که در این حالت نیز تنافی در مرحله جعل بوده است.

فرق نهادن بین تعارض و تراحم با قول به اینکه در یکی، تنافی در عالم جعل است و در دیگری تنافی در عالم امثال، صحیح نیست، بلکه در هر دو حالت تنافی صرفاً در عالم جعل وجود دارد و همین تنافی در مرحله جعل به مرحله امثال نیز سرایت کرده و باعث عدم امکان جمع در امثال شده است. البته توجه به این نکته ضروری است که در تراحم، تنافی در عالم جعل همان‌طور که می‌تواند مستند به عدم قدرت مکلف بر امثال باشد، همان‌طور می‌تواند مستند به دلیل دیگری باشد که دلالت بر عدم امکان جمع میان آن امثال دارد^{۸۶} یا مستند به اطلاق بدوی خطاب مولا در مقام جعل باشد، وگرنه اگر تمامی خطاب‌هایی که از مولا صادر شده‌اند، مقید به عدم اشتغال به اهم یا عصیان اهم و مانند این قیود باشد، در این حالت اساساً نه در عالم جعل و نه در عالم امثال تنافی رخ نخواهد داد.^{۸۷} همچنین در تعارض به‌صورت عام و خاص من وجه نیز در حقیقت تعارض ناشی از اطلاق اثباتی خطاب مولاست و حال اینکه در عالم ثبوت قطعاً یکی از دو دلیل عام یا مطلق دارای استیعاب نیست و شامل محل اجتماع نخواهد بود. بنابراین فرقی وجود ندارد که بتواند به منزله فارق عمل کند و این دو بحث؛ یعنی بحث تراحم و تعارض، خصوصاً تعارض به‌صورت عام و خاص من وجه را از یکدیگر جدا کند. آیت‌الله حکیم در کلمات خود اشاره‌ای به این نکته و وجود تفاوت میان تراحم و تعارض به‌صورت عام و خاص من وجه داشته و تا حدودی به شباهت این دو مطلب تمایل داشته است، هرچند در نهایت با بیان احراز ملاک در تراحم و عدم آن در تعارض، قائل به تفاوت این دو بحث شده است.^{۸۸} در هر صورت صرف اینکه در تعارض، تنافی ناشی از استحالة اجتماع ضدین و نقیضین است و در تراحم، تنافی ناشی از عدم قدرت مکلف، مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا در هر صورت تنافی موجود در عالم جعل حکم تصویر شده است. افزون‌بر اینکه، در موارد تعارض نیز مشکل می‌تواند ناشی از عدم قدرت مکلف بر جمع امثال میان دو حکم باشد مانند جایی که یک دلیل دالّ بر وجوب توقف در عرفات در روز عرفه برای افراد مستطیع است و دلیل دیگر فرضاً دالّ بر استحباب بودن در کربلا در روز عرفه برای افراد مستطیع باشد، در این حالت نسبت به افراد مستطیع هر دو دلیل مطالبه دارد و علت تعارض میان دو خطاب می‌تواند ناشی از عدم امکان جمع مکلف میان هر دو امثال باشد،

۸۶. حکیم، الأصول العامة فی الفقه المقارن، ۳۵۰.

۸۷. نک: صدر، بحوث، ۲۶/۸.

۸۸. حکیم، المحکم فی اصول الفقه، ۲۶/۶.

وگرنه این دو خطاب به خودی خود تنافی نخواهند داشت. البته اگر گفته شود که احکام خمسۀ تکلیفی با یکدیگر در تضادند و در این مثال نیز منشأ تنافی استحالة اجتماع ضدین بر موضوع واحد یعنی یک مکلف است؛ در این صورت گفته می‌شود در مورد تراحم نیز بحث از همین قرار است، زیرا جعل حکم حرمت تصرف در دار غصبی برای یک مکلف با جعل حکم وجوب انقادی که متوقف بر تصرف در همان دار غصبی است برای همان مکلف موجب طلب ضدین از اوست. بنابراین، تنافی در تراحم مصطلح را نیز می‌توان ناشی از استحالة اجتماع ضدین دانست.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد چه در موارد تراحم مصطلح و چه در موارد تعارض، منشأ تنافی اشکال در ناحیه جعل است. از این روست که در هر دو مقام، برای حل مشکل در ناحیه امثال به طریقی مشکل در ناحیه جعل حل شده است. بنابراین فرق‌گذاری میان تراحم و تعارض با قول به تنافی در مقام امثال و عدم تنافی در مقام جعل در اولی و تنافی در مقام جعل و عدم تنافی در مقام امثال در دومی صحیح نیست.

به نظر می‌رسد منشأ اصلی تنافی در هر دو مورد، عدم امکان جمع بین دو دلیل در مقام جعل، دست‌کم در برخی فروض باشد. همچنین پذیرش یا انکار مبنای انحلال حکم در ناحیه جعل، تأثیری در نتیجه ندارد و نقشی در اثبات تفاوت میان تراحم و تعارض ایفا نمی‌کند. نتیجه اینکه علاوه بر مطالبی که در رد هریک از فرق‌ها بدان پرداخته شد، رد اصل ادعای وجود فرق بین تعارض و تراحم نیز می‌تواند به نوعی مبطل وجود فرق بین آن دو باشد.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. کفایة الأصول. قم: آل‌البیت (ع). چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- آملی، میرزاهاشم. تحریر الأصول. قم: داوری. چاپ اول، ۱۳۸۶ق.
- اسلامی، رضا. قواعد کلی استنباط. قم: بوستان کتاب. چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
- اصفهان‌ی، محمدحسین. نهاية الدراية فی شرح الکفایة. قم: سیدالشهدا. چاپ اول، ۱۳۷۴ق.
- امام خمینی، روح‌الله. الاجتهاد و التقليد. تهران: موسسه تنظیم نشر آثار امام (ره)، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: موسسه النشر الاسلامی. چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. مطارح الأنظار. قم: مجمع الفکر الاسلامی. چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ایروانی، علی. الاصول فی علم الاصول. قم: موسسه النشر الاسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- بجنوردی، حسن. منتهی الأصول. تهران: عروج. چاپ اول، ۱۳۸۰.

- بروجردی، حسین. الحاشیة علی کفایة الأصول. قم: انصاریان. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- تبریزی، میرزا جواد. دروس فی مسائل علم الأصول. قم: دار الصدیقة الشهیدة (س). چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- جوهری، ابونصر. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دار العلم. چاپ اول، ۱۴۰۷ه.ق.
- چوبداری، میلاد، علی فروتن، محمد محمدپور. «تبیین نظام اندیشه اصولی شهید صدر در تعارض انگاری تزامم امتتالی»، پژوهش‌های اصولی. دوره ۹، ش ۳۱، پاییز ۱۴۰۱، ۱۲۵ تا ۱۳۸.
- حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم. الفصول الغرویة فی الأصول الفقھیة. قم: دار إحياء العلوم الإسلامية. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- حائری یزدی، عبدالکریم. درر الفوائد. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ ششم، ۱۴۱۸ق.
- حائری، مرتضی. مبانی الأحکام فی أصول شرائع الإسلام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- حسینی میلانی، علی. تحقیق الأصول. قم: الحقائق. چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- حکیم، محمدتقی بن محمدسعید. الاصول العامة فی الفقه المقارن. قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع). چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
- خمینی، مصطفی. تحریرات فی علم الأصول. قم: مؤسسة تنظیم نشر و آثار امام (ره). چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- خوئی، ابوالقاسم. الهدایة فی الأصول. قم: صاحب الأمر (عج). چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- خوئی، ابولقاسم. دراسات فی علم الأصول. قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- خوئی، ابولقاسم. مصباح الأصول. بیروت: داوری. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- روحانی، محمد. منتقى الأصول. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- روحانی، محمدصادق. زبدة الأصول. تهران: حدیث دل. چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- سبحانی تبریزی، جعفر. ارشاد العقول إلى مباحث الأصول. قم: مؤسسة امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر. المحصول فی علم الأصول. قم: مؤسسة امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر. الوسیط فی أصول الفقه. قم: مؤسسة امام صادق (ع). چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
- سبحانی تبریزی، جعفر. رسالة فی البحث عن الترتب. بیروت: دار الصفوة. چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
- سبزواری، ملاهادی. شرح منظومه. تهران: ناب. چاپ اول، ۱۳۷۱.
- شهرکانی، ابراهیم اسماعیل. المفید فی شرح اصول الفقه. قم: ذوی القربی. چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
- شهیدی، محمدتقی. تقریرات درس خارج اصول. ۱۳۹۶. <https://yun.ir/jpf8>
- صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. بیروت: دار الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی علی مذهب اهل بیت (ع). چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.

- صدر، محمدباقر. دروس فی علم الأصول. قم: دار الهدی. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- صدر، محمدباقر. مباحث الاصول. قم: مكتبة الإعلام الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- طباطبائی حکیم، محمدسعید. المحکم فی اصول الفقه. قم: المنار. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- طباطبائی قمی، تقی. آرائنا فی اصول الفقه. قم: محلاتی، چاپ اول، ۱۳۷۱ش.
- عراقی، ضیاء الدین. نهاية الأفكار. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- علم الهدی، محمدصادق. «بررسی تاریخی سیر حجیت خبر واحد در اصول فقه شیعه»، پژوهش های اصولی. دوره ۵، ش ۱۷، پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۲۰ تا ۱۳۸.
- فاضل موحدی لنگرانی، محمد. اصول فقه شیعه. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع). چاپ اول، ۱۳۸۱.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. العین. قم: دار الهجرة. چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- فیاض حسین عاملی، حسن محمد. شرح الحلقة الثالثة. بیروت: شركة المصطفی لإحياء التراث. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ پنجم، ۱۴۳۰ق.
- مکارم شیرازی، ناصر. انوار الأصول. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب. چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. القوانين المحکمة فی الأصول. قم: احياء الكتب الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
- نائینی، محمدحسین. اجود التقريرات. قم: العرفان. چاپ اول، ۱۳۵۲.
- نائینی، محمدحسین. فوائد الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۳۷۶.
- هاشمی شاهرودی، محمود. اضواء و آراء تعلیقة على كتابنا بحوث فی علم الأصول. قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی. چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
- هاشمی شاهرودی، محمود. نتایج الأفكار فی الأصول. قم: آل مرتضی (ع). چاپ اول، ۱۳۸۵.
- یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. التعارض. قم: مدین. چاپ اول، ۱۴۲۶ق.

Transliterated Bibliography

- Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.
- ‘Alam al-Hudā, Muḥammad Ṣādiq. "Barrisi Tārikhī Siyr Ḥujjiyat Khabar Vāhid dar Uṣūl Fiqh Shī‘ah". *Pazhūhish-hā-yi Uṣūlī*. Durīh-yi 5, no. 17, autumn 2014/1393, 120-138.
- Āmulī, Mīrzā Ḥāshim. *Taḥrīr al-Uṣūl*. Qum: Dāvarī. Chāp-i Awwal, 1967/1386.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Farā'id al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Panjum, 1995/1416.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Muṭār al-Anzār*. Qum: Majma‘ al-Fikr al-Islāmī. Chāp-i Duwum,

2005/1383.

Bujnūrdī, Ḥasan. *Muntahā al-Uṣūl*. Tehran: 'Urūj. Chāp-i Awwal. 1961/1380.

Burūjirdī, Ḥusayn. *al-Ḥāsiyah 'alā Kifāya al-Uṣūl*. Qum: Anṣāriyān, Chāp-i Awwal. 1992/1412.

Chūbdārī, Milād, 'Alī Furūtan, Muḥammad Muḥammadpūr. "Tabayin Nizām Andīshih-yi Uṣūlī Shahīd Ṣadr dar Ta'āruḍingārī Tazāḥum Imtithālī". *Pazhūhish-hā-yi Uṣūlī*. Durīh-yi 9, no. 31, autumn 2023/1401, 125-138.

Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *al-'Ayn*. Qum: Dār Hijrat. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Fayyāḍ, Ḥusayn 'Āmīlī, Ḥasan Muḥammad. *Sharḥ al-Ḥalqa al-Thālitha*. Beirut: Shirka al-Muṣṭafā li-Iḥyā' al-Tūrāth. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Fāzil Muwaḥidī Lankarānī, Muḥammad. *Uṣūl Fiqh Shr'ah*. Qum: Markaz-i Fiqhī A'imah Aṭḥār(AS). Chāp-i Awwal, 1962/1381.

Ḥā'irī Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn ibn 'Abd al-Raḥīm. *al-Fuṣūl al-Gharawīyah fī al-Uṣūl al-Fiqhiyah*. Qum: Dār Iḥyā' al-'Ulūm al-Islāmīyah. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Ḥā'irī Yazdī. 'Abd al-Karīm. *Durar al-Fawā'id*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Shishum, 1997/1418.

Ḥā'irī, Murtaḍā. *Mabānī al-Aḥkām fī Uṣūl Sharā'i' al-Islām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Ḥakīm, Muḥammad Taqī ibn Muḥammad Sa'id. *al-Uṣūl al-'Āmah fī Al-Fiqh al-Muqārīn*. Qum: Majma' Jahānī Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Duwwum, 1997/1418.

Hāshimī Shāhrūdī, Maḥmūd. *Aḍwā' wa Ārā' al-Ta'liqa 'alā Kitābanā Buḥūth fī 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī, Chāp-i Awwal, 2010/1431.

Hāshimī Shāhrūdī, Maḥmūd. *Natāyij al-Afkār fī al-Uṣūl*. Qum: Āl Murtaḍā(AS), Chāp-i Awwal, 2007/1385.

Ḥusaynī Milānī, 'Alī. *Tahqīq al-Uṣūl*, Qum: al-Ḥaqā'iq. Chāp-i Duwwum, 2007/1428.

Imām Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Ijtihād wa Taqlīd*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm Nashr-i Āsār-i Imām. Chāp-i Duwwum. 2005/1426.

'Irāqī, Ḍiyyā' al-Dīn. *Naḥāya al-Afkār*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Sivum, 1996/1417.

Ḥirawānī, 'Alī. *al-Uṣūl fī 'Ilm Uṣūl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal. 2001/1422.

Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *Nihāya al-Dirāya fī Sharḥ al-Kifāya*. Qum: Sayyid al-Shuhadā, Chāp-i Awwal, 1996/1374.

- Islāmī, Riḍā. *Qawā'id Kulī Istinbāt*. Qum: Büstān-i Kitāb, Chāp-i Panjum, 2009/1387.
- Jawharī, Abū Naṣr. *al-Ṣiḥāḥ Tāj al-Lughā wa Ṣiḥāḥ 'Arabīya*. Beirut: Dār al-'Ilm. Chāp-i Awwal, 1987/1407.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *al-Hidāya fi al-Uṣūl*. Qum: Ṣāhib al-Amr, Chāp-i Awwal, 1996/1417.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Dirāsāt fi 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī bar Mazhab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Beirut: Dāwarī. Chāp-i Awwal. 2001/1422.
- Khumaynī, Muṣṭafā. *Tahrīrāt fi 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr va Āṣār-i Imām. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Uṣūl*. Qum: Madrisah al-Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib. Chāp-i Duwwum, 2007/1428.
- Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *al-Qawānīn al-Muḥkama fi al-Uṣūl*. Qum: Ihyā' al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 2009/1430.
- Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Panjum, 2009/1430.
- Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn. *Ajwad al-Taqrīrāt*. Qum: al-'Irfān, Chāp-i Awwal, 1973/1352.
- Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn. *Fawā'id al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1376.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Zubda al-Uṣūl*. Tehran: Ḥadith Dil. Chāp-i Duwwum, 2003/1382.
- Rūḥānī, Muḥammad. *Muntaqā al-Uṣūl*. Qum: Daftar-i Āyat Allāh Sayyid Muḥammad Ḥusaynī Rūḥānī, Chāp-i Awwal, 1993/1413.
- Sabzavārī, Mulā Hādī. *Sharḥ Manzūmah*. Tehran: Nāb, Chāp-i Awwal, 1992/1371.
- Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Buḥūth fi 'Ilm al-Uṣūl*. Beirut: Dār al-Islāmīya, Chāp-i Awwal, 1996/1417.
- Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Buḥūth fi 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif-i Fiqh Islāmī bar Mazhab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Sivum, 1996/1417.
- Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Durūs fi 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Dār al-Hudā. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Mabāḥith al-Uṣūl*. Qum: Maktab al-A'lām al-Islāmī, Chāp-i Awwal. 1988/1408.
- Sahrakānī, Ibrāhīm Ismā'īl. *al-Mufid fi Sharḥ al-Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Dhawil al-Qurbā, Chāp-i Awwal, 2009/1430.
- Shahīdī, Muḥammad Taqī. *Taqrīrāt Dars-i Khārij Uṣūl*. 2018/1396.
- Subḥānī Tabrizī, Ja'far. *al-Maḥṣūl fi 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal. 1994/1414.

Subḥānī Tabrīzī, Ja‘far. *al-Wasīt fi Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Mū‘assisah Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Chāhārum, 2010/1388.

Subḥānī Tabrīzī, Ja‘far. *Irshād al-Uqūl ilā Mabāḥith al-Uṣūl*. Qum: Mū‘assisa Imām Ṣādiq(AS), Chāp-i Awwal, 2004/1424.

Subḥānī Tabrīzī, Ja‘far. *Risālah fi al-Baḥth an al-Taratub*. Beirut: Dār al- Ṣafwa. Chāp-i Duwwum, 1996/1417.

Ṭabāṭabāyī Qumī, Taqī. *Ārā inā fi Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Maḥalātī. Chāp-i Awwal, 1992/1371.

Ṭabāṭabāyī Ḥakīm, Muḥammad Sa‘īd. *al-Muḥkam fi Uṣūl al-Fiqh*. Qum: al-Minār. Chāp-i Awwal. 1994/1414.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Kāzīm ibn ‘Abd al-‘Azīm. *al-Ta‘āruḍ*. Qum: Madyan. Chāp-i Awwal, 2005/1426.

Tabrīzī, Mīrzā Javād. *Durūs fi Masā’il ‘Ilm al-Uṣūl*. Qum: Dār al- Ṣidiqa al-Shahīda. Chāp-i Duvvum, 1967/1387.